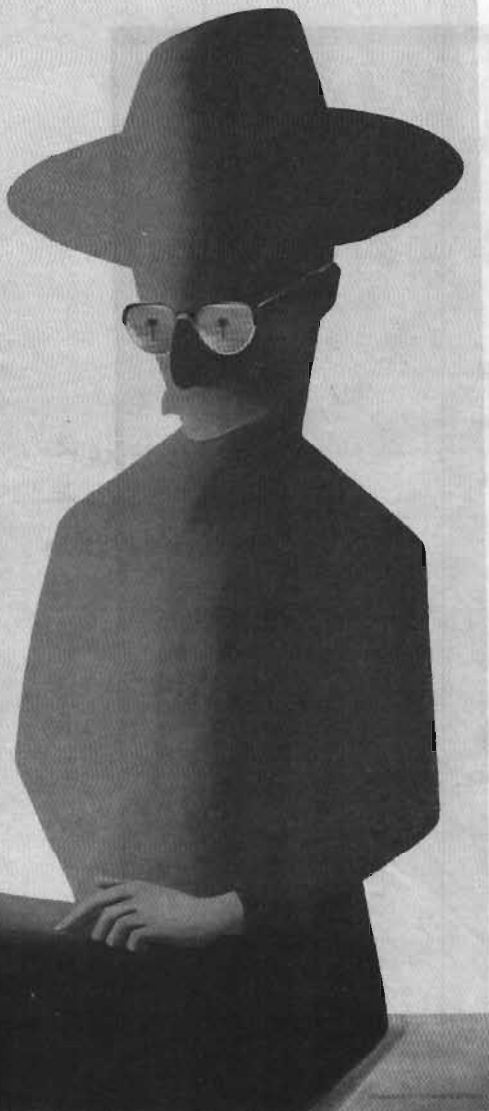


فرناندو پساوا

نوشته خوزه آگوستو ستابرا



امسال (۱۹۸۸) در سراسر جهان به برگزاری یادواره یکصدمین سالگرد تولد فرناندو پساوا، بزرگترین شاعر نوگرای پرتغال و یکی از شاعران بزرگ جهانی در روزگار ما، اختصاص یافت. این مراسم با ستایشی که در ماه ژوئن گذشته در مراکز یونسکو از پساوا به عمل آمد به نقطه اوج رسید.

از هم اکنون می‌توان گفت که پساوا — همچون هومر، ویرژیل، دانته، کامو، شکسپیر، گوته، پوشکین، و یتمن، مالارمه، ماچادو... — در شمار شاعران بزرگی است که بشریت آنها را پذیرفته‌اند. هر چه هست، این حقیقت دارد که کهکشان پساوا به توسط زبانهای فزاینده‌ای که آثار این شاعر به آنها ترجمه شده است پیوسته عظیم‌تر می‌گردد. و به رغم این گفته او که «کشور من پرتغالی زبان است»، پساوا بخشی از آثار خود را به انگلیسی نوشت و حتی در فرانسه نیز دستی آزمود. مانند نسلی که او روح راهنمایش بود آفاق او آفاق جهان بود: «ما پرتغالیانی هستیم که برای اروپا، برای همه تمدنها می‌نویسیم؛ هنوز که هیچیم، اما آنچه را اکنون بدان مشغولیم روزی در سراسر جهان خواهند شناخت و خواهند دریافت.»

به گفته پساوا، هدف واقعی نویسندگان هنرمندان نسلی که به رهبری او در مجله اورفه به هم پیوسته بودند، چنین بود: «خلق هنری جهان وطن و فراتر از زمان و مکان؛ به سخن دیگر: «هنری جامع همه هنرها که در آن خلسه و عرفان آسیا، بدویت افریقا، جهان وطنی قاره آمریکا، غربت اقیانوسیه و ماشینیسم منحنی اروپا یکی شوند، جذب یکدیگر گردند و به هم در آمیزند.»

با ارائه نظریه‌های متفاوت زیبایی‌شناختی و شعری و هویت‌های متفاوت یا شخصیت‌های مستعاری که به منظور شکل بخشیدن به آن نظریه‌ها برای خود خلق کرده بود (هر شخصیت مستعاری نام زندگی و مفهوم معینی از شعر داشت)، پساوا به خود هیئت‌های متنوع بسیاری می‌بخشید و پرتغال را در

چند گانگی‌اش آینه تمام‌نمای جهان می‌نمود. همان گونه که هر ملتی «در حد خود یک دنیا است»، هر «پرتغالی واقعی نیز به تنهایی چندین تن است»، یعنی همان نامهای مستعار شخصیت‌های اصلی شاعر: آلبرتو کائیرو، ریکاردو ریس، آوارو دو کامپوس، یا «خود» فرناندو پساوا و همچنین «شخصیت نیمه — مستعار»ی به نام برناردو سوارز که برای او «جهان روادوس دورادورس نیز هست»، و این نام خیابان زرگران در قلب تجاری لیسبون («میهن» او) است که در آن جا کتاب ناآرامی را نوشت.

برای پساوا، همچنان که برای گوته، جزء و کل یکی است؛ باراندازی در بندر لیسبون که کشتیها از آن جا رهسپار سفرهای اکتشافی بزرگ می‌شوند، برای او «جهانی در پوست گردویی» بود. به همین گونه، شخصیت‌های مستعار او کنایت از مردم پرتغال بودند، و در زندگی خیالیشان سرگذشت پرتغالیان در جهان را احیا می‌کردند.

برای نمونه، ریکاردو ریس، سالمندترین شخصیت مستعار پساوا، که به ادعای شاعر، در سال ۱۸۸۷ — یعنی یک سال پیش از خالقش در اوپورتو متولد شد، از آموزش کلاسیک بهره گرفت؛ تعلیم پزشکی دید؛ به زبان پرتغالی لاتینی صحبت کرد؛ با حس زیبایی‌یونانی در آمیخت و خود را به دلایل سیاسی به برزیل تبعید کرد؛ از شمال به جنوب و از شرق به غرب سفر کرد، و در پی سنت از حال به گذشته بازگشت.

از سوی دیگر، آوارو دو کامپوس در سال ۱۸۹۰ — دو سال پس از پساوا — بنا به فرض شاعر، در تاوریرا (آلگارو) متولد شد؛ از آموزش

جدید بهره برد و در مهندسی نیروی دریایی در گلاسکو (اسکاتلند) جایزه گرفت؛ جذب مکتب فوتوریسم شد؛ از طریق کانال سوئز به خاور زمین سفر کرد، و سپس از جنوب به شمال و از غرب به شرق رفت تا با مایه‌های پیشتاز زیبایی‌شناختی خود، شعر ماشینی‌اش و تمایزش به انقلاب، از حال

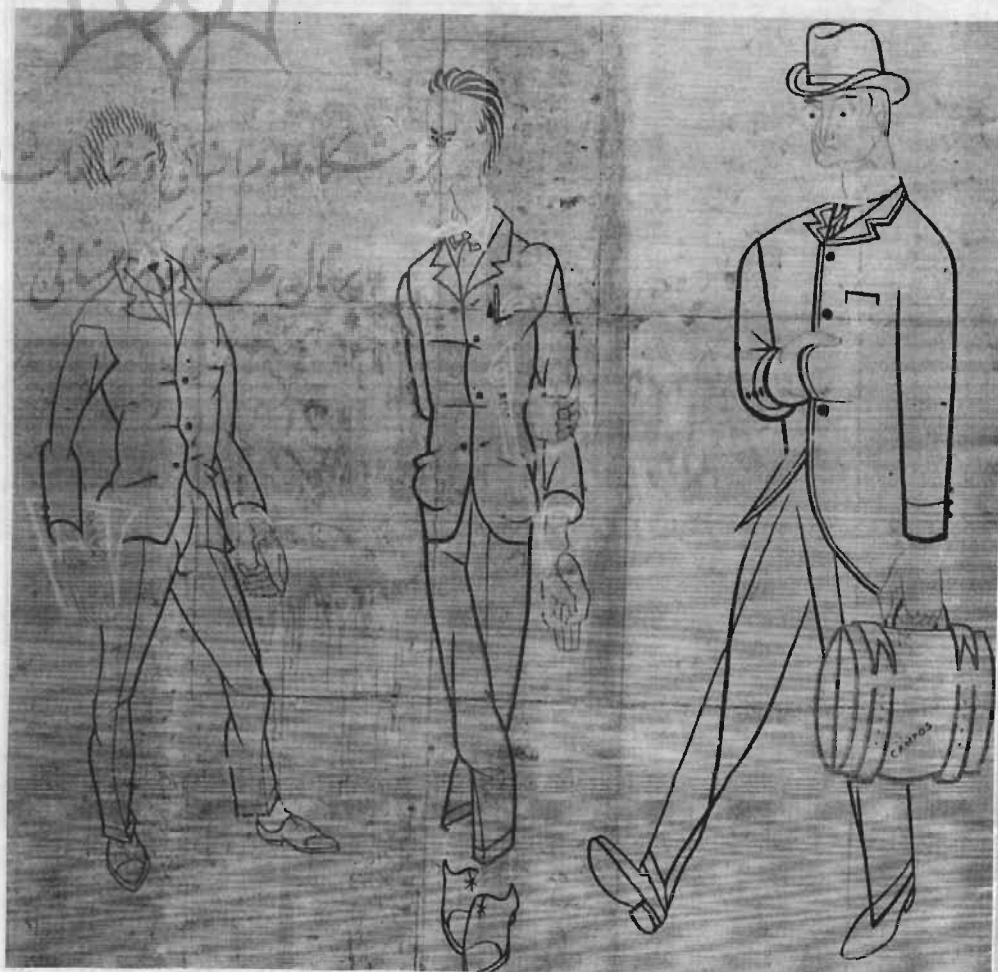
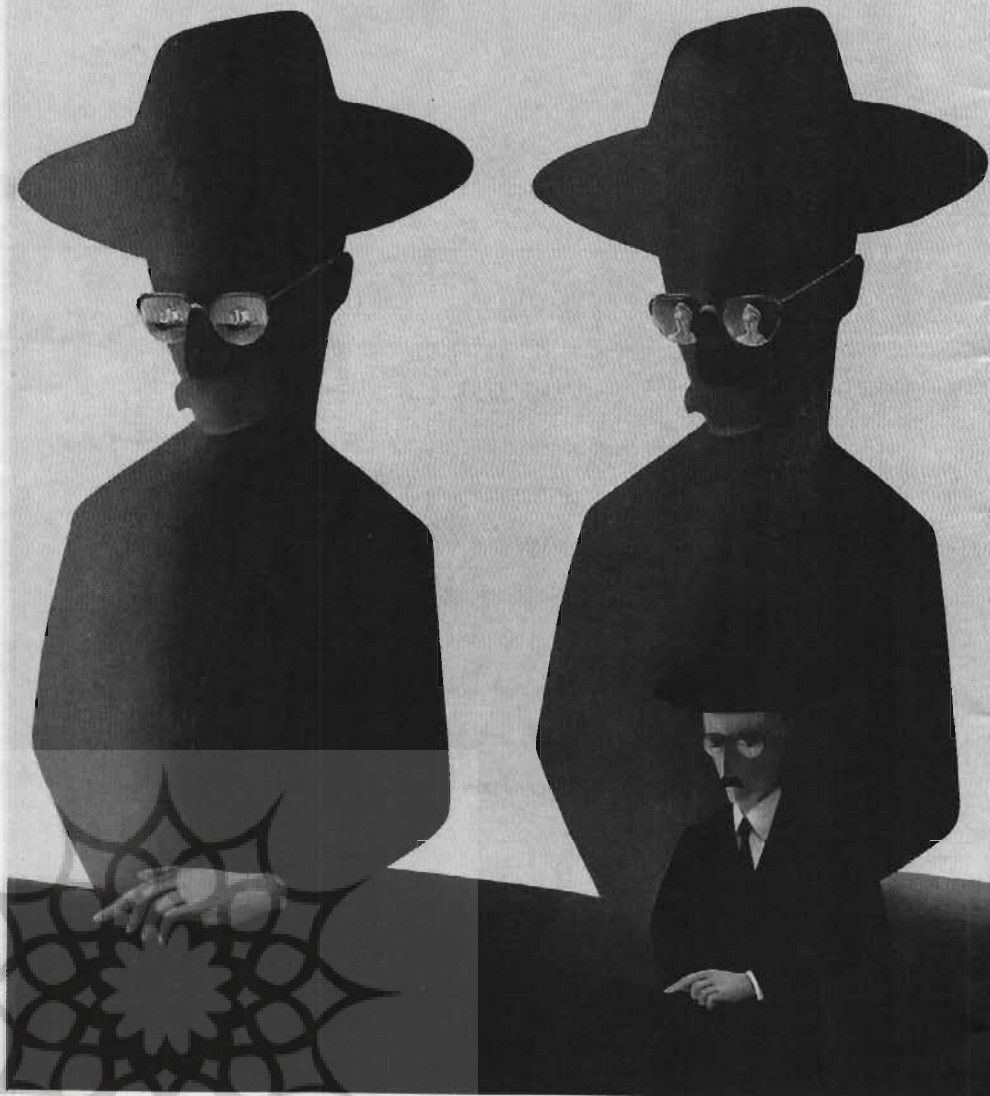
«فرناندو پساوا شاعر و شخصیت‌های مستعار» (۱۹۷۸). این نقاشی، اثر هنرمند پرتغالی، کوستا بینهیرو، یکی از اصیل‌ترین جنبه‌های زندگی و آثار پساوا — خلق «من — دگرها» («شخصیت‌های مستعار») او را تصویر می‌کند. شعرهای این شخصیتها را پساوا سرود، همچنان که شعرهای خود را نیز. پساوا برای این شاعران خیالی نامهایی ابداع کرد همچون آلبرتو کائیرو، ریکاردو ریس و آوارو دو کامپوس، اما اینها تنها نامهایی مستعار نبودند. پساوا به هر یک از آنها هویت و چشم‌انداز فردی بخشید و سبک و دریافت شعری، به گونه‌ای که آثار آنها از آثار خود او تفاوت یافتند — اگرچه آنها، روی هم رفته، نمودار شخصیت‌هایی بودند که او احساس می‌کرد درون خودش وجود دارند.

سه شخصیت اصلی شعری از پساوا — آلبرتو کائیرو، ریکاردو ریس، و آوارو دو کامپوس — که خوزه دو آلمادا نگریروس به تصویر آورده است. پساوا شخصیت‌های دیگری نیز خلق کرد، از جمله نویسنده‌ای با نام برناردو سوارز، «مؤلف» اثری به نام کتاب ناآرامی؛ و الگزندر سرچ، کسی که پساوا برخی از شعرهای انگلیسی‌اش را به او نسبت داده است.

يك تن و چند شاعر



عکس فرناندو بسوا که در پایزا
(پایین شهر)، مرکز تاریخی
لیسبون، گرفته شده است.



برگرفته از

تنباکو فروشی

ایمان به خویشتم؟ نه، به هیچ چیز دیگر نیز ...
بگذار طبیعت بر سر بر شرم بریزد
آفتابش را، بارانش را، بادی را که بر مویم جنگ می‌زند،
و باقی را — بگذار — بشود آنچه می‌باید، یا بماند آنچه نمی‌شاید.
ای از دل و جان بردگان ستاره‌ها
ما بر تمامی جهان چیره شدیم
پیش از آن که از بسترهامان به در آییم؛
اما آن گاه که بیدار گشتیم، همه چیز تیره بود،
آن گاه که برخاستیم، همه چیز غریب؛
به بیرون شدیم و جهان تمام زمین بود
با منظومه خورشید و

راه شیری و

لایتنای بی‌نام.

— آوارو دو کامپوس

سرزمینها به رؤیا دیده‌ام افزون از آنچه نابلتون به جنگ آورد،
انسانیتها بر سینۀ خیالی‌ام فشرده‌ام افزون از آنچه مسیح
می‌توانست،

در نهان، فلسفه‌ها پرداخته‌ام که هرگز کانت نیاورد.
با این همه، من آنم — و شاید جاودانه هم بمانم — که
به اتاقی در زیر شیروانی متعلق است،

اگر چه در همه جا زندگی می‌کنم؛

همواره آن خواهم بود که نه در خور چنین زندگی است؛

همواره آن خواهم بود که اش پیشکش داشته‌اند؛

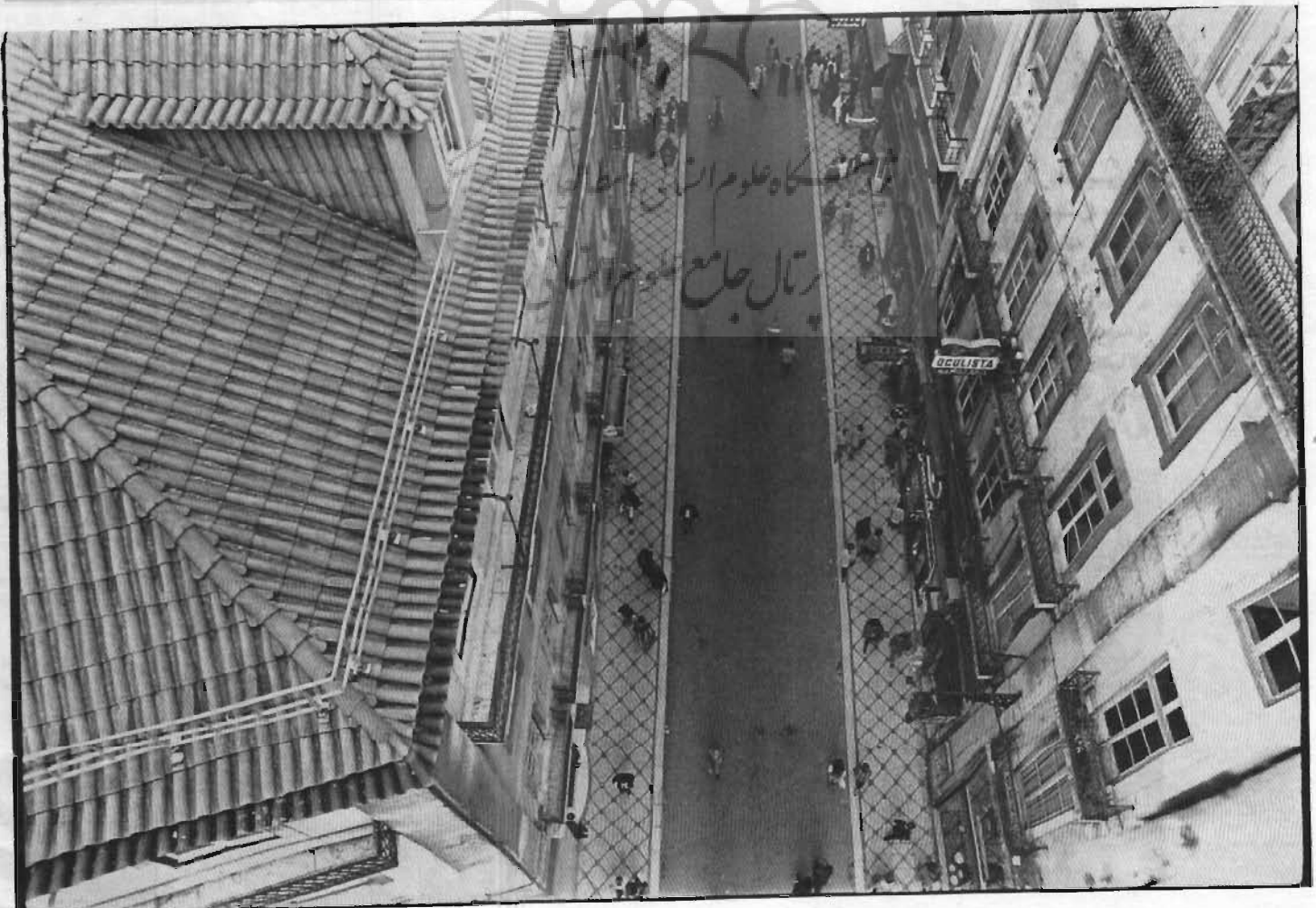
همواره آن خواهم بود که چشم به راه کسی است که دری

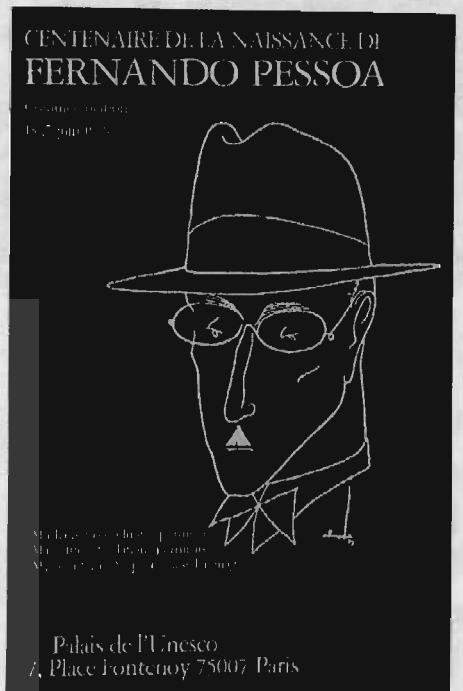
بگشاید میان دیواری که

دریش نیست

و آن که سرود بیکرانی سر می‌دهد از درون قفسی،

و آرای خداوند را می‌شنود از درون چاهی مسدود.





پوستری که به مناسبت یکصدمین سال تولد پسا منتشر شده است. این یادواره از ۱۳ تا ۱۷ ژوئن سال ۱۹۸۸ در مراکز یونسکو در پاریس برگزار شد. همراه با تکمپره‌ای که آلمادا نگریروس با قلم و مرکب از پسا باز ساخته، بهانیه شاعر چاپ شده است که می‌گوید: «کشور من پرتغالی زبان است.»

پسا بیشتر عمر خود را در محله‌های قدیمی لیسبون سپری کرد، مانند این خیابان در پایرو چیاودو.

به درون آینده حرکت کند.

آلبرتو کائیرو، ارباب، متولد سال ۱۸۸۹ در لیسبون، با رعایت کامل الگوی نمایش منظومی که شخصیت‌های مستعار اجرا می‌کردند، «تقریباً هیچ آموزشی کسب نکرد جز آن که نیاموختن بیاموزد». او در روستایی در استان ریباتجو به عنوان «رسمه دار» ماندگار شد، و با معصومیتی کودکانه در اندیشه چیزهایی «بیرون از زمان و مکان» فرو رفت — اندیشه‌هایی که از ویژگی‌های شاعر ذاتی است. فرناندو پسا، «خسودش»، در سال ۱۸۸۸ در لیسبون متولد شد. پس از مرگ پدر، دوران کودکی و جوانی را با مادر و ناپدری‌اش در افریقای جنوبی سپری کرد، و آن گاه با تحصیل زبان انگلیسی به لیسبون بازگشت و دیگر هیچ گاه این شهر را ترک نکرد و در آن جا مترجمی بازرگانی پیشه کرد.

بدین گونه، در زندگی و آثار پسا — که در واقع هر دو یکی است — گرایش دوگانه‌ای می‌بینیم در جهت ریشه کشیدن و، عین حال، رخنه کردن درون ناشناخته‌ها و این، به طور کلی، ویژگی پرتغالیان است که سنت و انقلاب برای آنان جاذبه همزمان دارد، و نیز ویژگی پرخوردشان با زندگی در داخل و خارج از کشور است و با شیوه‌ای که جزء و کل را با یکدیگر آشتی می‌دهد.

پسا زمانی نوشت: «من در حضر نمی‌مانم، سفر می‌کنم.» اما او، حتی هنگامی که از سفرهای واقعی — به ویژه از سفرهای پرتغالیان و از سفرهای خود، میان لیسبون و دماغه امید نیک — یاد می‌کرد، تنها «با نیروی خیال» سفر می‌کرد. این سفرها به تدریج به واسطه فعالیت‌های خیال، بُعدی نمادین می‌پذیرند و، چنان که در شعرهای ذهنی او دیده می‌شود، به صورت جست و جویی روحانی و بدوی در می‌آیند، زیرا شاعر، همچنان که سفر می‌کند، هر یک از هویت‌های پذیرفته خود را نمایان می‌دارد:

سفر کردن! دیاری را از پی دیاری از کف نهادن!
جاودانه دیگری بودن!

بدین گونه، از پسا به پسا سفر می‌کند، از هیچ کس به هیچ کس («پسا» در زبان پرتغالی به معنای «هیچ کس» است)، از صورتک به صورتک. برای شاعر، شخصیت چیزی بیش از یک «پایانه» نیست، پایانه‌ای که فرد به آن جا باز می‌گردد. جایی است که نقطه عزیمت و رسیدن در گردش مدام سفری همیشه نو شونده بر هم منطبق می‌شوند، همچون گردش «قطار کوکی» در شعری به نام «خود — روان نگاری» که شاعر در آن خود را «بدلی»

وصف می‌کند، حتی هنگامی که «چیزهای واقعی را تجربه» می‌کند.

در واقع، همه آثار پسا سفری است بی‌پایان و آمیخته با تخیلی شاعرانه؛ سفری است از میان زبانها، ادبیات، زیبایی شناسیها، فلسفه‌ها، دینها و جهان‌بینی‌هایی که شخصیت‌های مستعار به نوبه خود، و در مخالفت با یکدیگر، بر عهده گرفته‌اند. در این جا بار دیگر کلیت مهم است. پژواک هزاران تمدن و فرهنگ در شعر و نثر پسا می‌پیچد. وی که جذب همه صورتهای دانش و معنویت شده بود، بی‌اعتنا به خاستگاه آنها، شرح بی‌پایانی و قفشان کرد. کافی است که در این جا اعتقاد کلی او را به یگانگی دینها، از بت پرستی و مسیحیت، یهودیت و تصوف، تائوئیسم و بودیسم، به خاطر آوریم. مشخصه این امر گونه‌ای ذهنگرایی بود که از پیروان فرقه روزیکروسیان و تمپلادها الهام می‌گرفت و در بیان بشارت «امپراتوری پنجم» صلح و دوستی جهانی در قالب برتغالی خود — که به سبب استیانیسم شهرت داشت — قدرتی والا می‌یافت. این بشارت که محور آن اسطوره بازگشت سبستیان، پادشاه پرتغال، است که در اواخر سده شانزدهم در نبرد القصر الکبیر در مراکش کشته شد، عمداً در پیام دیده می‌شود — تنها کتاب پرتغالی پسا که در زمان حیات مؤلف منتشر شد (شعرهایی نیز به زبان انگلیس منتشر کرد، اما بیشتر آثار انبوه او در چمدانی مدفون شد که محتوای تمامی ناپذیر آن تنها پس از مرگ پسا بتدریج به طبع رسید.)

عنوان آن کتاب، که اکنون نسخه دو زبانه پرتغالی — فرانسوی آن جزء مجموعه آثار نمونه یونسکو منتشر شده، توجه پسا به کلیت را به روشنی نشان می‌دهد — این عنوان را در آخرین لحظه به جای عنوان قبلی («پرتغالی») برگزید. باشد که این پیام، هماهنگ با آرزوهای شاعر، پیام امیدی گردد برای همه مردم و همه انسانها. ■

خوزه آگوستو ستابرا شاعر و مقاله‌نویس پرتغالی، استاد تئوری ادبی و استاد ادبیات پرتغالی در دانشگاه اویورتو (Oporto) و متخصص در آثار پسا است. پیش‌تر نماینده پارلمان و وزیر آموزش و پرورش بوده و اکنون در مقام سفیر کشورش در یونسکو به خدمت مشغول است. از جمله آثار تازه‌اش در مورد پسا مقدمه‌ای است بر ویرایش دو زبانه Mensagem [پیام] که در سال ۱۹۸۸ از سوی کتابخانه کورتی در پاریس منتشر شده و در مجموعه آثار نمونه یونسکو چهره می‌نماید.

طرح کوتاهی از زندگینامه فرماندو پساو

۱۸۸۸: فرماندو پساو در لیسبون متولد می‌شود. پدرش یواخیم دو سنابرا، ناقد موسیقی، و مادرش ماریا مادالنا نوگوتیرا نام دارند.

۱۸۹۳: پدرش بر اثر بیماری سل می‌میرد.

۱۸۹۵: مادرش با کنسول پرتغال در دوربان (افریقای جنوبی) ازدواج می‌کند، و سال بعد با پسرش در آن جا به او می‌پیوندد. در ۱۸۹۹ پساو آموزش متوسطه را در دبیرستان دوربان آغاز می‌کند.

۱۹۰۳ - ۱۹۰۴: آزمون ورودی دانشگاه کیپ تاون را با موفقیت می‌گذراند، و جایزه ملکه ویکتوریا را در سبک انگلیسی به دست می‌آورد. با نام «شخصیتهای مستعار» الگزندر سرچ و رابرت انسن به زبان انگلیسی شاعر می‌سراید.

۱۹۰۵: به لیسبون باز می‌گردد و به طور دائم در آنجا مستقر می‌شود. در دانشکده عالی ادبیات نام می‌نویسد، اما پس از دو سال از ادامه دوره‌های آن دست می‌کشد.

۱۹۰۸: در مقام مترجم بازرگانی شغلی می‌یابد، و تا پایان زندگی‌اش به این حرفه ادامه می‌دهد. آغاز به سرودن شعر به زبان پرتغالی می‌کند و قطعه‌های شعر بزرگش فائوستو را تصنیف می‌کند. در ۱۹۱۰ در پرتغال جمهوری اعلام می‌شود، که پساو از آن استقبال می‌کند.

۱۹۱۲: در مجله عقاب، ارگان نهضت ادبی «رنسانس پرتغال»، در باره شعر نو پرتغال مقاله‌هایی به چاپ می‌رساند که ضمن آن ظهور یک شاعر بزرگ ملی، یک «سور کاموش» دیگر، را پیشگویی می‌کند.

۱۹۱۳ - ۱۹۱۴: «ملاح» را می‌سراید، و تنها در یک روز، ۳۶ شعر مجموعه مرد رمردار را تصنیف می‌کند، که سرودن آن را به شخصیت مستعار «ارباب» خود آلبرتو کائیرو نسبت می‌دهد. ۲۰ سال بعد گزارش می‌کند که آن روز «روز پیروز» او بوده است. دیگر شخصیت‌های اصلی شعر او، ریکاردو ریس و آلوارو دو کامپوس، از منظرهای متفاوت کائیرو پدید می‌آیند. پساو دو نهضت پائولیسمو و اینترسکسیونیمو را آغاز می‌نهد.

۱۹۱۵: نخستین شماره از مجله بیشتاز اروفه که پساو با همکاری ماریو دو سا - کائیرو، خوزه دو آلمادا نگرپروز و شاعران و هنرمندان نوگرایی دیگر به راه می‌اندازد. سبب جنجال می‌شود.

۱۹۱۷: پساو، با استفاده از شخصیت مستعار آلوارو دو کامپوس، در نخستین شماره از مجله فوتوریسست پرتغال



پساو (سمت راست) با دوستش، کوستا پروچادو، در کافه مارتینه‌ردا آرکادا، لیسبون، یکی از باتوقهای ادبی که وی در آن زیاد آمد و شد می‌گرد.

۱۹۳۵: پساو، در نامه‌ای خطاب به ناقدی به نام آدولفو کاسز مونترو، چگونگی «پیدایش شخصیتها» را توضیح می‌دهد. شعرهای بعدی او به فرانسه یا به انگلیسی سروده می‌شوند. آخرین کلمات نوشته‌اش او به انگلیسی است: «نمی‌دانم فردا چه به بار خواهد آورد.» پساو روز ۳۰ نوامبر در بیمارستان سن لویسی فسرانسویان، واقع در لیسبون، می‌میرد و در همان جا دفن می‌شود. در ۱۹۸۵، به هنگام پنجاهمین سالگرد مرگ او، پیکرش را به صومعه جرونیوس انتقال می‌دهند.

۱۹۴۲: انتشار آثار انبوه پساو آغاز می‌شود. بسیاری از دست‌نوشته‌هایش هنوز منتشر نشده‌اند. او این نوشته‌ها را در جمدانی می‌گذاشت که اکنون در کتابخانه ملی لیسبون از آن محافظت می‌شود.

بیانیه‌ای با عنوان اولتیماتوم به چاپ می‌رساند. ۱۹۱۸: دو جزوه از شعرهای انگلیسی‌اش به نامهای آنتینوس و ۳۵ غزل را منتشر می‌کند. این جزوه‌ها، همراه با کتاب نقشها (۱۹۲۰)، در یک مجلد به نام شعرهای انگلیسی (۱۹۲۱) منتشر می‌شوند. ۱۹۲۰: با اوفلیا کوئروز دیدار می‌کند و برایش نامه‌های عاشقانه می‌نویسد تا این که پس از مدتی کوتاه میانشان جدایی می‌افتد. تا آن جا که می‌دانیم، این تنها رابطه عاشقانه اوست.

۱۹۲۱ - ۱۹۲۲: داستانی به نام بانگدار آناشیسست و نیز تعدادی شعر - که بعدها در کتاب پیام گنجانده می‌شوند - در مجله معاصر به چاپ می‌رساند.

۱۹۲۴: مجله آتسنا را بنیاد می‌نهد، و «قصیده‌ها»ی او، منسوب به ریکاردو ریس، و مقاله‌ای در باره «زیبایی‌شناسی غیر ارسطویی»، با امضای آلوارو دو کامپوس، در آن منتشر می‌شود.

۱۹۲۸ - ۱۹۳۱: پساو در ۱۹۲۶ به هنگام استقرار دیکتاتوری نظامی در پرتغال، بیانیه‌ای سیاسی منتشر کرده بود که باعث می‌شود سانسور او را به دردسر بیندازد. ارتباطش را با اوفلیا از سر می‌گیرد، اما دو سال بعد این ارتباط را برای همیشه قطع می‌کند. نخستین بخش از یک اثر مهم منشور به نام کتاب ناآرامی را منتشر می‌کند، که متن کامل آن درست ۵۰ سال بعد ظاهر می‌شود. منظومه‌های ذهنی می‌سراید و شعری به نام «خود - روان نگاری» می‌نویسد.

۱۹۳۲: بقیه بخشهای کتاب ناآرامی انتشار می‌یابد. سالاراز نخست‌وزیر می‌شود و پساو در رد دیکتاتوری شعرهای هجوآمیز می‌گوید.

۱۹۳۴: پیام را منتشر می‌کند و آن را به مسابقه‌ای ملی می‌گذارد. شاعری کوچک برنده می‌شود، و پساو فقط یک «جایزه مخصوص» دریافت می‌کند.

Photo credits

Front and back cover, pages 18, 19: © La Bibliothèque des Arts, Paris/Unesco. Page 2: © Ch. Juszczyk. Page 3: © Metropolitan Museum of Art, New York. Page 6: Unesco/Michel Claude. Page 7 (three photos above): Unesco/Arnaldo, (below) Unesco/Tochermans. Page 8: © UDF/La Photozque. Gallimard Publishers, Paris. Pages 9, 10, 11: © Roger Viollet, Paris. Pages 12-13: Unesco/Bailey. Pages 12 (above), 14, 15, 24, 25, 26 (below), 29: Unesco/Dominique Roger. Pages 16, 17, 18 (below): All Rights Reserved. Pages 20, 21, 22, 23 (above): UNDP/Radi Massey. Page 23 (below): illustration from Art Klover Classical by H. Parmelee, Ecole Française de l'Extrême Orient, Paris. Page 24 (above): Carbone © Rapho, Paris. Page 27: © Getty Images, Venice. Page 28: J. E. Pasquini © Rapho, Paris. Pages 30, 31 (below): © Modero Art Centre, Calouste Gulbenkian Foundation, Lisbon. Page 31 (right): © José Fabião. Page 32: René Bert © Rapho, Paris. Page 34: © Manuela Nogueira, Lisbon.